

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: یوری امیلیانوف (Yuriy Emelyanov)
برگردان از: ا. م. شیری
۳۰ اکتوبر ۲۰۱۹

قدمت راه اشک

صدمین سالگرد مرگ آخرین سرخپوست (هندی در متن اصلی) از قبیله یانا، یک تاریخ بی‌اهمیت به نظر می‌رسد. با این حال، لازم به یادآوری است که این تعبیر بی‌شرمانه جنرال فیل شریدان را که "سرخپوست خوب، سرخپوست مرده است!"، ایالات متحده آمریکا همیشه به مثابه معیار تنظیم مناسبات با همه اقوام، قبایل و ملت‌ها قرار داده است.

تلیغات غرب از متهم کردن کشور ما به همه جنایت علیه بشریت خسته نمی‌شود. خشم و عصبانیت ایالات متحده آمریکا، کانادا و کشورهای اتحادیه اروپا از "الحاق غیرقانونی کریمه به روسیه" در سال ۲۰۱۴ پایان ندارد. اتهامات مشابهی در داخل کشور نیز مطرح می‌شود. به عنوان مثال، دو روز پیش، هنگام فلمبرداری برنامه "حق رأی" تحت سرپرستی "بنیاد برنامه‌های منطقه‌ای و قانونگزاری" باریس نادبوژدین اظهار داشت، که اتحاد شوروی تنها کشور جهان در قرن بیستم بود، که به خاطر "عظمت‌طلبی" مرتکب جنایت بی‌سابقه تا آن تاریخ علیه بشریت شد، و رهبری اتحاد شوروی برای دستیابی به موفقیت‌ها در مقیاس کشوری، ارزشی به قربانیان قائل نبود. او تصریح کرد، که فقط افراد با فرهنگ می‌توانند به ارزش زندگی انسان بیندیشند. نادبوژدین و همچنین، پاول گوسیف سردبیر روزنامه "مسکوسکی کامسامول"، الکساندر گنزیدیلوف، معاون رئیس حزب "یابلاکا" (سیب)، یان راجینسکی عضو هیأت مدیره انجمن "مَمورِیال" (یادبود) از جمعیت روسیه خواستند به خاطر نقض قانون در زمان شوروی به اتفاق توبه کنند.

ما در اینجا قصد نداریم دروغ‌ها را مورد بحث و مذاکره قرار دهیم. اما یادآوری می‌کنیم که کشوری در جهان وجود دارد، که نه در قرن بیستم، نه در قرن بیست و یکم اذعان نکرده است که صعود و شکوفائی آن به بهای قربانیان عظیم انسانی حاصل شده است. این کشور هرگز جنایت دولت خود علیه میلیون‌ها انسان بومی را محکوم نکرده است. مقامات این کشور-مقصران این جنایت، به عنوان پیامبران آزادی و دموکراسی تکریم می‌شوند، برای آنها تندیس‌های باشکوه برپا می‌دارند، و تصاویر آنها روی اسکناس‌هایی چاپ می‌شود که در همه کشورها کاربرد گسترده دارد. این کشور ایالات متحده آمریکا نام دارد. با این وجود، مداحان و مدافعان شیوه زندگی امریکائی، چگونگی بنای نظم اجتماعی "بر پایه اصول آزادی، دموکراسی و حقوق بشر" را به همه جهان آموزش می‌دهند.

نگهبان موزیم یا شیء زنده موزیم؟

اگر چه ۱۰۰ سال پیش، ۲۵ مارچ سال ۱۹۱۶، ایالات متحده آمریکا در جنگ جهانی اول شرکت نکرد، اما صفحات مطبوعات آن را گزارش‌های خبری نبردهای خونین در جبهه‌های جنگ پر می‌کردند. با این وجود، اطلاعات جزئی مندرج در روزنامه‌های سانفرانسیسکو در روز کشته شدن ایشی، نگهبان موزیم محلی، توجه خوانندگان را به خود جلب کرد. حتی در فاصله دور، در کانزاس سیتی، دانشجویان دانشگاه یک جلسه یادبود به یاد آن متوفی برگزار کردند. اما چندی بعد در قبرستان سانفرانسیسکو بستوی حاوی خاکستر جنازه در تاقچه گذاشته شد. روی بستو (بستو- ظرف نگهداری خاکستر مرده) نوشته نوشته شده است: "ایشی، آخرین سرخپوست قبیله یانا، سال ۱۹۱۶". به این ترتیب، تشییع جنازه نمادین سمبل قربانیان سه قرن جنگ امریکائی‌ها علیه جمعیت بومی امریکای شمالی در بحبوحه جنگ جهانی اول برگزار گردید.

کمتر از پنج سال پیش از حادثه مذکور، در روز ۲۹ اگست سال ۱۹۱۱، کارکنان کشتارگاه شهرک اورویل کالیفرنیا با کمک پولیس محلی سرخپوستی را که بشدت خسته بود، دستگیر کردند. لباس تن او عبارت بود از تکه‌های پارچه کهنه که زمانی جل اسب بوده است. شاهدان عینی با توصیف فرد دستگیرشده، متذکر شدند: نگاه چشمان سیاه سرخپوست محتاطانه به نظر می‌رسید؛ شکل دهان او دل‌پذیر و نجیبانه بود. اما ترس و خستگی مفرط سیمای پرتحرک و معنی‌دار او را غیرعادی جلوه می‌داد. سرخپوست در برابر پولیس مقاومت نکرد و امکان داد تا به او دستبند بزنند. سپس او را به زندان شهر بردند و در سلول بیماران روانی جای دادند.

نخستین تلاشها برای صحبت با سرخپوست بی‌نتیجه ماند. او زبان انگلیسی بلد نبود. هنگامی که هندی‌های بومی یا دو رگه‌های آشنا به زبانهای سرخپوستان سعی کردند با او صحبت کنند، معلوم شد، که فرد زندانی زبان آنها را نمی‌فهمد و آنها نیز نمی‌توانند سخنان او را بفهمند.

بتدریج خبر مربوط به یک سرخپوست وابسته به یک قبیله ناشناخته به دانشمندان سانفرانسیسکو رسید. بزودی انسان‌شناسان دانشگاه کالیفرنیا- ت.ت. واترمن و آ. ل. کروبر به زندان اورویل رفتند. پس از تلاش‌های طولانی برای صحبت با زندانی، آنها دریافتند، که او به قبیله یانا، که تا این اواخر در بخش مرکزی کالیفرنیا اسکان داشت، تعلق دارد. انسان‌شناسان بتدریج موفق شدند با سرخپوست زندانی صحبت‌کنند، اما نتوانستند نام او را بدانند. به تصور وی، نام شخصی را نباید به غریبه‌ها گفت. از این رو، سرخپوست را "ایشی" نامیدند، که در زبان قبیله او به معنای "مرد" است.

نماینده دولت خواستار انتقال این زندانی به نزدیکترین اردوگاه نگهداری جمعیت بومی شد. اما انسان‌شناسان ایشی را به عنوان نگهبان ثبت کردند و او را به موزیم انسانشناسی دانشگاه انتقال دادند.

زمان گذشت. ایشی به شیء زنده و ذیقیمت این موزیم بدل شد. او هنر ساختن نوک پیکان از سنگ‌های آتشفشانی یا سنگ چخماق را همه روزه به بازدیدکنندگان نشان می‌داد. این نوک‌ها را او، طبق معمول، به بازدیدکنندگان اهداء می‌کرد. او چگونگی روشن کردن آتش از راه اصطکاک را به آنها نشان می‌داد. هنر تیراندازی با کمان را به کارکنان موزیم آموزش می‌داد. ایشی به منشای دانش‌های مفید تبدیل گردید. او دانشمندان دانشگاه را با گیاهان دارویی آشنا می‌کرد، که کمترین تصویری از آنها نداشتند. او هم مثل همه سرخپوستان می‌دانست، که از سم مارهای افعی می‌توان با بستن وزغ یا قورباغه به محل نیش‌زدگی نجات یافت. بعدها دانشمندان کشف کردند که پوست این دوزیستان خاصیت پادزهر دارد. ایشی به دانشمندان کمک کرد تا زبان قبیله یانا را بیاموزند و با شیوه زندگی، فرهنگ عامه، اساطیر، افسانه‌ها و تاریخ آنها آشنا شوند.

زمانی قبایل یانا به واسطه سرخپوستان جنگجوتر از دشت‌ها به کوه‌ها رانده شدند و به همین دلیل مجبور شدند کشاورزی را رها کنند. حداقل در مدت هزار سال آنها از راه شکار (گوزن، خرگوش، سنجاب، پرندگان مختلف)، ماهیگیری (در رودهای مناطق کوهستانی ماهی آزاد زیاد است) و جمع‌آوری میوه (بلوط، فندق، جوز کاج، شاه‌بلوط، انواع میوه‌های جنگلی) زندگی می‌کردند. آرد بلوط بخش اصلی خوراک آنها را تشکیل می‌داد. از آرد بلوط فرنی و نان درست می‌کردند. ذخیره خوراکی تا اواخر زمستان تمام می‌شد و سرخپوستان دچار سوء تغذیه می‌شدند. به همین دلیل با فرار سیدن بهار سرخپوستان یونجه را با ولع می‌خوردند، و سپس، پیاز گیاهان مختلف را. سرخپوستان پوست حیوانات مرده را با مهارت پردازش می‌کردند، ظروف حصیری می‌بافتند، و ابزارهایی برای شکار می‌ساختند. کمان‌ها، تیرها، نیزه‌ها، چاقوها و زوبین‌های ساخته شده توسط آنها براحتی به ابزارهای دفاعی در مقابل هجوم قبایل همسایه بدل می‌شدند، اما این سرخپوستان آرام ابزارهای مخصوص جنگ نداشتند. تئودور کروبر بعدها بسیاری از آنچه را که انسانشناسان دانشگاه کالیفرنیا از "نگهبان موزیم" آموخته بودند، در کتاب خود با عنوان "ایشی در دو جهان" توصیف کرد. این کتاب در سال ۱۹۷۰ در اتحاد شوروی ترجمه شد. کروبر در مورد این قبیله منقرض شده نوشت:

"یاناه‌ها به زندگی سخت و خطرناک عادت کرده بودند و برای دفاع از آن مبارزه می‌کردند... آنها صاحب بیش از دو هزار مایل مربع اراضی بودند". بنا به نوشته کروبر، صفاتی مانند درون‌گرایی، انزوا، نگرش فلسفی غور و تعمق نسبت به زندگی در شخصیت این سرخپوست یانا برجسته بود. او با عرفان و ماورای طبیعی جهان اطراف بخوبی همراه می‌شد و تفکیک عرفان با داده‌های مستقیم را و ماورای طبیعی با طبیعی را ضروری نمی‌دانست... ایده‌آل قبیله یانا مردی بود خویشتن‌دار، متعادل، صریح و صادق، با عزت نفس و اصول اخلاقی عالی. زندگی یک سرخپوست بنا به عقاید سرخپوستان و فراتر از آن، از بدو تولد تابع روال متداول و نظم و آهنگ دیرپای بود و تا مرگ ادامه داشت. آهنگ موزون زندگی شامل رسوم و اعیاد سنتی، آوازه‌ها و رقص‌های آئینی بود، که از آداب و سنن باستانی نشأت می‌گرفت و طبق افسانه‌ها، به روزهای خلقت جهان بازمی‌گشت. همه اینها در افسانه‌ها و داستان‌هایی که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده، بازتاب می‌یافت."

"شکرگزاری" مردان سفید

با وجود تنوع بسیار زیاد زبان‌ها و آداب و رسوم صدها قبیله مختلف سرخپوست، تشابه سبک زندگی، ویژگی میلیون‌ها سرخپوست قبل از ورود استعمارگران سفیدپوست به امریکای شمالی بود.

بیگانگان نمی‌توانستند با شرایط محلی طبیعت بلافاصله سازگار شوند. کاشت بذر اروپایی آنها در خاک امریکا به بار ننشست. احداث نخستین شهرک انگلیس جیمرتاون در سال ۱۶۰۶ به مرکز پرورش مالاریا بدل گردید. دو سال پس از بنیانگذاری این مستعمره از ۱۰۴ ساکن آن فقط ۵۲ نفر، در شرایط بقاء نیمه گرسنه زنده ماند. سرخپوستان آنها را از گرسنگی مهلک نجات دادند. مهربانی سرخپوستان را استعمارگران چنین توصیف می‌کنند:

"خدا، با دیدن نیاز شدید ما، حس ترحم سرخپوستان را برانگیخت و در حالی که انتظار داشتیم آنها ما را نابود کنند، با دادن غله از ما حمایت کردند".

ساکنان مستعمره پلیموت را نیز سرخپوستان از گرسنگی نجات دادند. به گفته شاهدان، کاشت ذرت، ماهیگیری، شکار و انجام هزاران کار دیگر لازم برای زندگی در طبیعت وحشی را یک سرخپوست آشنا به زبان انگلیسی به نام اسکانتو به استعمارگران آموخت. زمانی که نخستین محصول را برداشتند، معلوم شد، که "ذرت کاشته شده تحت

هدایت اسکانتو خوب رشد کرد، بذر اروپائی (گندم، نخود)، بد... تصمیم گرفتند "روز شکرگزاری" برگزار کنند. سال ۱۶۲۱ نخستین مراسم برگزار شد. سرخپوستان پنج لاشه گوزن آوردند. غذا خوردند، تیراندازی کردند، رقصیدند. به یاد این جشن بعد از دو قرن در امریکا روز شکرگزاری تعیین گردید. در این روز امریکائی‌ها به یادبود اولین مهاجران به پلیموت کار نمی‌کنند و در سر سفره گوشت بوقلمون (turkey) می‌خورند، مانند همان پرندگان که زینت‌بخش سفره جشن سال ۱۶۲۱ بودند.

با این حال، استعمارگران خیرخواهی سرخپوستان را نشانه ضعف آنها قلمداد نمودند و از مهمان‌نوازی صمیمانه آنها سوءاستفاده کردند. ساکنان پلیموت به سرپرستی کاپیتان مایلز استندیش خیلی زود پوست‌سگ‌های آبی را از قبور سرخپوستان، که به عنوان قربانی در آنها نهاده بودند، دزدیدند. انگلیس‌ها تصمیم گرفتند این پوست‌ها را با سود قابل توجهی به بازرگانان بفروشند. زمانی که سرخپوستان از اهانت انگلیس‌ها به مقدسات عصبانی شدند، استندیش و سربازان او آن‌ها را هدف تیراندازی قرار دادند. رهبر سرخپوستان زخمی شد.

خشم سرخپوستان شدت گرفت. سپس، پلیموتی‌های هراسیده از گزارش‌ها در مورد "توطئه سرخپوستان"، ظاهراً برای تجارت به نزد سرخپوستان ماساجوت رفتند. هنگام مذاکره، وقتی که میزبانان "غافل از هر گونه تله" از گوشت خوک که مهمانان آورده بودند، می‌خوردند، ناگهان انگلیسی‌ها به آنها حمله کردند و همه آنها را با "چاقوهای خودشان زدند". تنها فرد زنده مانده از آنها را به دار آویختند. سرخپوست‌ها پاسخ استعمارگران را با حمله دادند. از سال ۱۶۲۱ جنگ بین استعمارگران و سرخپوستان دائمی شد. بدین گونه، نابودی سازمان‌یافته جمعیت بومی امریکای شمالی تقریباً ۴۰۰ سال قبل شروع شد.

تاریخ‌نگار انگلیس، و. رابرتسون جنگ‌های آغاز شده به ضد سرخپوستان را چنین توصیف می‌کند:

"پس از چند ماه تعقیب بی‌نتیجه آن کسانی که موفق به فرار به جنگل‌ها شده بودند، انگلیس‌ها با تأکید بر خیرخواهی خود و فراموش کردن شرّ، وانمود کردند، که برای صلح آماده‌اند. آنها سرخپوستان را برای بازگشت به مکان‌های پیشین (نامه آنها نگهداری می‌شود و عمل آنها این را ثابت می‌کند) و کشت و کار در مزارع سابق ترغیب کردند...". هنگامی که سرخپوستان بازگشتند و در انتظار برداشت محصول جدید بودند، انگلیس‌ها، آنگونه که رابرتسون می‌نویسد، "ناگهان به آنها حمله کردند و هر کسی را که نتوانست فرار کند، قطعه قطعه کردند، و سپس، مزارع آنها را به طور کامل از بین بردند". علاوه بر این، هنگام مصالحه ادعائی، انگلیس‌ها با شراب مسموم از هندی‌ها پذیرائی کردند، که در نتیجه آن نزدیک به ۲۰۰ نفر کشته شد.

مردم‌شناس امریکائی، روت بندیکت تصریح نمود:

"انگلیس‌ها قصد داشتند زمین‌های سرخپوستان را تصرف کنند، اما بدون سرخپوستان. در نخستین تقدیرنامه سلطنتی برای زمین در دنیای جدید حتی نام جمعیت بومی ساکن این سرزمین ذکر نشده بود. به طوری که انگار از سرزمین خالی از سکنه صحبت می‌کرد. مهاجران تمام تلاش خود را کردند تا چنین وضعیتی مطلوب برای خودشان ایجاد کنند!"

و. فاستر، مؤرخ و یکی از رهبران حزب کمونیست امریکا خاطرنشان کرد، استعمارگران سفید در خشونت از سرخپوستان پیشی گرفتند؛ آنها کل جمعیت غیرنظامی را اعم از زن، مرد و کودک قتل‌عام کردند؛ اسیران را شکنجه کردند، آنها را در آتش سوزاندند، پوست از سرشان کردند. سیاست قتل‌عام جمعیت بومی بر اصلی مبتنی بود، که در نهایت جنرال امریکائی، فیل شریدان فرمول‌بندی کرد: "هندی خوب، هندی مرده است!"

گاهی نابود کردن سرخپوست در فرایند کارزار نظامی سازمانیافته صورت می‌گرفت. جنگ سال‌های ۱۶۷۵- ۱۶۷۷ مستعمره انگلیس جدید علیه قبیله سرخپوست ناراکانست درگرفت (پس از چهار قرن از جمعیت این قبیله تا حال حاضر ۲۴۰۰ نفر باقی مانده است. م.). چنین جنگ‌هایی تا نابودی کامل این یا آن قبیله سرخپوست ادامه می‌یافت. در طول جنگ سال ۱۷۱۱ عملاً قبیله توسکارور نابود گردید. بسیاری از قبایل چروکی در روند کارزار جنگی سال ۱۷۵۹ به همین سرنوشت دچار شدند. فقط در سال ۱۷۲۳ مقامات ماساچوست بابت کندن پوست سر یک مرد سرخپوست ۱۰۰ پوند استرلینگ پاداش می‌پرداخت. مقامات پنسیلوانیا برای کندن پوست سر مردان بزرگتر ۱۲ سال، ۱۳۰ دالر اسپانیا و به ازای سر زنان، ۵۰ دالر می‌پرداختند.

اما گذشته از ترور خشن، همانطور که مؤرخ اتحاد شوروی، ل. یو. سلزکین می‌نویسد، "استعمارگران نتوانستند سرخپوستان را به بردگی بگیرند. آنها در مقابل بردگی مقاومت کردند و نمی‌توانستند در اسارت زندگی کنند". آنگاه استعمارگران بردگان آفریقائی را به امریکا وارد کردند.

سرخپوستان در "کشور آزادی و دموکراسی"

شگفت‌آور نیست، که در میان سرخپوستان امریکای شمالی کمتر کسی از شورش امریکائی‌ها علیه سلطه استعماری انگلیس حمایت کرد. در طول جنگ‌های استقلال، اتحادیه پرجمعیت‌ترین قبایل سرخپوست اعلام بی‌طرفی کرد. بسیاری از قبایل- موگاویکی، سنکا، کایوگا، آنونداگا- با انگلیس‌ها متحد شدند. فقط قبیله اونیدا به استعمارگران پیوست. سرخپوستان بارها به انگلیس‌ها کمک کردند تا بر امریکائی‌ها غلبه کنند. اما انگلیس‌ها به متحدان سرخپوست خود خیانت کردند...

پیمان صلح پاریس که بر اساس آن استقلال امریکا به رسمیت شناخته شد، منافع جمعیت سرخپوست را کاملاً نادیده گرفت. انگلیس‌ها اراضی حد فاصل رشته کوه‌های آپالاجیان (Appalachian) و می‌سی‌سی‌پی را به دولت ایالات متحده امریکا واگذار نمودند. این، باعث "جنگ‌های" طولانی و خونین "سرخپوست" شد. هاوارد زین در کتاب "تاریخ عامیانه ایالات متحده" نوشت:

"زمانی که جفرسون با خرید اراضی لوئیزیانا از فرانسه در سال ۱۸۰۳، مساحت کشور را دو برابر کرد و به این ترتیب، مرزهای غربی آن را از سلسله جبال آپالاجیان از طریق می‌سی‌سی‌پی تا کوه‌های صخره‌ئی تغییر داد، اعلام کرد، که سرخپوستان می‌توانند به آنجا نقل مکان کنند. او این پیشنهاد را به منظور ترعیب سرخپوستان به اسکان و عادت به زندگی در مناطق کوچک مطرح کرد. او می‌خواست سرخپوستان با سفیدپوستان تجارت کنند، به طوری که بدهکار شوند تا بومیان مجبور شوند برای پرداخت بدهی خود، زمین‌هایشان را بفروشند. جفرسون معتقد بود، که در این صورت سرخپوستان "ناچارند به امور کشاورزی و صنعتی مشغول شده، متمدن شوند".

زین اضافه می‌کند:

"وقتی که جفرسون رئیس جمهور شد، در سال ۱۸۰۰ در اراضی غربی کوه‌های آپالاجیان ۷۰۰ هزار نفر مهاجر سکونت داشت. آنها به سوی اوهایو، ایندیانا، ایلینویس در شمال، به آلاباما و می‌سی‌سی‌پی در جنوب حرکت کردند. جمعیت این سفیدپوستان ۸ برابر بیشتر از جمعیت سرخپوست بود. جفرسون به دولت فدرال دستور داد برای اخراج قبایل کریک و چروکی از جورجیا "اقدامات لازم به عمل آورد".

رئیس جمهور توماس جفرسون به عنوان یکی از پدران دموکراسی در امریکا شمرده می‌شود. در مرکز واشینگتن یک مجموعه یادبود به افتخار او بنا شده است، صورت او را می‌توان در روی کاغذهایی به ارزش ۲ دالر مشاهده کرد.

از سال ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۴ پس از عقد یکسری معاهدات با قبایل سرخپوست در جنوب، سفیدپوستان سه چهارم زمین‌های آلاباما و فلوریدا، یک سوم تنسی، یک پنجم جورجیا و می‌سی‌سی‌پی، بخشی از کنفدراسیون شمالی را از آنها گرفتند. برای مجبور کردن سرخپوستان به قبول معاهدات اسارت‌بار، رئیس جمهور بعدی امریکا جنرال اندرو جکسون، بنا به گفته خود او، سفیدپوستان را به اسکان در سرزمینهای بومی‌ها تشویق کرد و سپس، به سرخپوستان اعلام کرد، که "دولت نمی‌تواند مهاجران را از مناطق تصرفی‌شان اخراج نماید. بنا بر این، بهتر است سرخپوستان این اراضی را واگذار نمایند. در غیر این صورت، آن‌ها را نابود خواهد کرد".

همانطور که و. فاستر خاطر نشان کرد، در سال ۱۸۲۲ "استعمارگران جورجیا مصرانه خواستار آن شدند که سرخپوست‌ها سرزمینهای خود را ترک کنند و به سمت غرب بروند. سرخپوستان چروکی به این خواسته شجاعانه پاسخ دادند: "مردم ما با قاطعیت و بسیار محکم تصمیم گرفته است دیگر هرگز یک وجب از خاک خود عقب ننشیند". کریکی‌ها نیز چنین موضعی اتخاذ کردند و مثل چروکی‌ها سوگند یاد کردند "هر رهبر خود را که با سفیدپوستان قرارداد فروش زمین ببندد، بکشند".

در سال ۱۸۳۰ کنگره امریکا قانون "تبعید سرخپوستان" را تصویب کرد. بر اساس این قانون هندی‌ها مشمول اسکان در غرب می‌سی‌سی‌پی شدند. قبیله چوکتاو یکی از نخستین قبایلی بود که به ترک سرزمین خود راضی شد. زین نوشت: "در اواخر سال ۱۸۳۱ در حدود ۱۳ هزار چوکتاو به راه طولانی غرب، که خاک و آب و هوای آن با منطقه زندگی قبلی آنها فرق داشت، قدم گذاشت. دیل وان اوری، مؤرخ در کتاب "محروم شدگان از ارث" گواهی می‌دهد: "آنها تحت الحفظ... مثل گله گوسفند، مأیوسانه به سوی مقصد ناشناخته می‌رفتند". در اولین زمستان، بسیاری از آنها در اثر ذات‌الریه ناشی سرمای شدید مردند. در تابستان و با قربانیان جدیدی از آنها گرفت.

و سپس، "قبایل سرخپوست: سنکا، شوئونا، ویاندوت، اوتاوا، کریک، وینه‌باگ، پوتاواتومی، ساکی، کیکاپو، دلاوار، چیپوآ و بسیاری دیگر یکی بعد از دیگر راه غرب در پیش گرفتند. صف سوگوار آنها تا کران‌های ناشناخته طولید شد".

سرخپوستان در ایالت‌های جنوبی نیز به همین روش اخراج شدند. در ماه مه سال ۱۸۳۸ جنرال وینفیلد اسکات با یک دسته ۷ هزار نفری بخش اصلی جمعیت هر دو قبیله سرخپوست را محاصره کرد و آنها را به غرب راند. این تبعید طولانی یکی از عظیم‌ترین فجایع تاریخ امریکا بود. ۴ هزار نفر از ۱۴ هزار رانده شدگان در راه مردند. هندی‌ها این راه را "راه اشک" نامیدند. مارتین ون بیورن، هشتمین رئیس جمهور امریکا (۱۸۳۷-۱۸۴۱) در ماه دسمبر سال ۱۸۳۸ به کنگره گزارش داد: "من در کمال صمیمیت تبعید کامل قبیله هندی چروکی را به محل سکونت جدیدشان در غرب می‌سی‌سی‌پی به اطلاع کنگره می‌رسانم. اقداماتی را که کنگره در جلسه آخر خود تأیید کرد، به خیر و خوشی پایان یافت".

زین نوشت: "اخراج سرخپوستان"، به طوری که مؤدبانه نامگذاری شد، موجب تخلیه اراضی حفاصل کوه‌های آپالچیان تا می‌سی‌سی‌پی گردید، این اراضی برای پنبه‌کاری در جنوب، کاشت غلات در شمال، برای گسترش مهاجرت، کانال‌ها، راه‌های آهن، راه‌ها و شهرهای جدید، ایجاد امپراتوری عظیم قاره‌ای تا اقیانوس آرام آزاد شد. نمی‌توان ارزش زندگی انسان را به طور دقیق معین کرد. حتی رنج‌های انسان را نمی‌توان به طور تقریبی تخمین

زد. بیشتر کتابهای تاریخ برای کودکان این مسائل را دور می‌زنند. آمار می‌گوید... در سال ۱۷۹۰، سه میلیون و ۹۰۰ هزار نفر امریکائی وجود داشت و اکثریت آن در فاصله ۵۰ مایلی اقیانوس اطلس اسکان داشتند. تا سال ۱۸۳۰ جمعیت امریکائی ۱۳ میلیون نفر بود، اما ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر آنها تا سال ۱۸۴۰ از کوه‌های آپالاچی گذشته و در حوزه رود می‌سی‌سی‌پی اسکان یافت... ۱۲۰ هزار سرخپوست در سال ۱۸۲۰ در شرق می‌سی‌سی‌پی زندگی می‌کرد. تعداد آنها در سال ۱۸۴۴ به کمتر از ۳۰ هزار نفر کاهش یافت. بیشتر آنها وادار به مهاجرت به غرب شدند".

ک. آ. بیرد و م. پ. بیرد در کتاب "ظهور تمدن امریکائی" استنتاج غم‌انگیزی نمودند:

"به ضد سرخپوستان کارزار جنگی به کار گرفته شد، که ربع قرن دوام داشت... در طول این مدت بیش از هزار رویارویی جنگی اتفاق افتاد که اغلب آنها بشدت خشن و خونین بودند، و در برخی موارد با کشتار نیروهای دولتی خاتمه می‌یافت. تمامی این درگیری‌ها به منظور اخراج سرخپوستان از سرزمین‌های اتفاق افتاد که آنها را صاحبان مؤسسات کشاورزی و دامداری، جویندگان طلا، سازندگان راه‌های آهن تصرف کردند". آنوقت شعار "وحشی‌ها، بیرون!" مطرح شد.

و. فاستر نوشت:

"در نهایت، همان اتفاق افتاد که اجتناب‌ناپذیر بود. گذشته از مبارزه مایوسانه، علی‌رغم این که قبیلۀ کوچک سیو در سال ۱۸۷۶ واحدهای جنرال کاستر را در لیتل بوگ هرون نابود کرد، سرخپوستان شکست قطعی خوردند و به اردوگاه‌های نگهداری رانده شدند. قبایل ساکن سواحل اقیانوس آرام نیز به همان سرنوشت دچار شدند. حملات نظامی معمولاً با تصرف سرزمین‌های سرخپوستان با روش آزموده شده "خرید" و عقد "قرارداد" توأم بود.

به هر حال، "شیوۀ غارت سرخپوستان با روش "عقد معاهدات"، دیگر کهنه شده بود، و دولت نیز در سال ۱۸۷۱ از آن امتناع کرد. از این زمان به بعد قبایل سرخپوست به عنوان دولت صاحب اختیار برای عقد قرارداد شناخته نمی‌شدند. پس از آن، نظم به اصطلاح تخصیص زمین شخصی برای سرخپوستان برقرار گردید. این امر، به سلب مالکیت بیشتر سرزمین‌های سرخپوست‌ها توسط استعمارگران حریص سفیدپوست منجر شد".

جمع‌آوری سرخپوستان به اردوگاه‌های نگهداری ادامه یافت. بزرگترین آنها "سرزمین هندی" (بعدها، اوکلاهاما) بود، که به گفته هوارد فاست، "مانند جزیره در میان قاره مانده بود". قبایل سرخپوست به آنجا رانده شدند. سرخپوستان به تنگ آمده از مرگ تدریجی در اثر گرسنگی و خشکسالی اوکلاهاما در سال ۱۸۷۸ به فرار از اردوگاه نگهداری اقدام کردند. بعد از روزها تعقیب و جست و جو، آنها را به این عظیم‌ترین اردوگاه مرگ بازگرداندند. (هوارد فاست کتاب "آخرین مرز" را به این واقعه اختصاص داده است).

کمی بعد، مهاجران سفیدپوست سرزمین‌های سرخپوستان را تصرف کردند. در نتیجه، همانطور که و. فاستر نوشت، "در اوکلاهاما... "پنج قبیلۀ متمدن" (چروکی، چوکتاوی، سمینول، کریکی و چیکاسو) در مدت ۲۰ سال ۵ میلیون و ۸۷۲ هزار و ۵۰۰ هکتار از ۶ میلیون و ۴۸۰ هزار هکتار سرزمین خود را از دست داد و از سال ۱۸۸۷ تا سال ۱۹۳۳ در کل قلمرو امریکا ۳۶ میلیون و ۵۰۰ هزار هکتار سرزمین سرخپوستان به زور تصرف شد.

پس از آن نازی‌ها به نابود کردن جمعیت بومی دست زدند. جان تولاند، تاریخ‌نگار امریکائی، نویسنده زندگی‌نامه هیتلر نوشت:

"هیتلر اذعان می‌کرد، که ایده ایجاد اردوگاه‌های مرگ و مفید بودن نسل‌کشی را از مطالعه تاریخ امریکا اخذ کرده است. او شیفته آن بود، که ... در غرب وحشی به موقع خود اردوگاه‌های مرگ برای هندی‌ها ایجاد شد. او اغلب در جمع اطرافیان خود اثربخشی فنون امریکائی نابودسازی- به طریق گرسنگی دادن و جنگ در شرایط نابرابری نیروها را می‌ستود".

مرگ مردم یانا

وقایع شرق امریکای شمالی مدت زیادی سواحل اقیانوس آرام آن را که در تسلط پادشاهی اسپانیا بود، تحت تأثیر قرار نداد. اگر چه هجوم اسپانیا زندگی سنتی سرخپوستان کالیفرنیا را به هم ریخت، کروبر خاطر نشان کرد، که "این حمله در کل به اندازه حملات آنگلو- امریکائی مخرب نبود. چند صد اسپانیائی در میان جمعیت هزاران نفری سرخپوست ادغام شدند. آنها آزادانه با سرخپوستان درآمیختند و ظهور دو رگه‌ها را نتیجه طبیعی فتوحات تلقی می‌کردند".

ضربات مهلک به نظم متداول مردم یانا و سایر قبایل هندی پس از الحاق کالیفرنیا به ایالات متحده امریکا وارد آمد. کروبر نوشت:

"فاجعه مردم یانا با تب طلا، که در اواخر سالهای ۴۰ قرن نوزده کالیفرنیا را فراگرفته بود، ارتباط داشت... هجوم آنگلو ساکسون‌ها تناسب جمعیت سفیدپوست و سرخپوست را دگرگون ساخت. کشور در عرض فقط یک سال با صدها هزار مهاجر انباشته شد. برای این که مطلقاً هیچ گونه حاکمیت- کلیسا یا دولت وجود نداشت، رفتار آنها بی‌مجازات ماند. وحشیگری و جنایتکاری به امر عادی تبدیل شده بود. در آن زمانهای دور، مثل حالا، آنگلو ساکسون‌ها مستعد نژادپرستی بودند. به عقیده آنها انسان‌های رنگین پوست به لحاظ عقلی و اخلاقی فردی کامل نبود. ازدواج با موجود پست به مثابه رفتار ضد اجتماعی محسوب می‌شد و در برخی موارد منع قانونی داشت. به عقیده استعمارگران، هر اعتقاد دینی متفاوت از جزم‌های مسیحیت می‌بایست مورد نکوهش و تمسخر قرار گیرد... "مردان سفیدپوست که با زنان سرخپوست ازدواج می‌کردند، مورد تعقیب و آزار قرار می‌گرفتند و کودکان ازدواج‌های مختلط، هندی محسوب می‌شدند، استعمارگران نیز با آنها به عنوان انسان‌های درجه دوم رفتار می‌کردند".

البته، در اینجا نیز سرخپوستان گاهی با اشغالگران مقابله می‌کردند و تعداد کشته شدگان سفیدپوست توسط سرخپوستان در کالیفرنیا چندین برابر بیشتر از تعداد سرخپوستان کشته شده به دست سفیدپوست‌ها بود. به گفته کروبر، طبق متواضعانه‌ترین برآوردها، به ازای هر یک نفر سفیدپوست مقتول، سی الی پنجاه نفر هندی کشته شد. او یادآوری می‌کند، که "فقط در سال‌های ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۷ در کالیفرنیا از ۳ تا ۴ هزار نفر کودک سرخپوست کشته یا ربوده شده و به عنوان برده فروخته شد. هزاران نفر از زنان، دختران و دخترچگان سرخپوستان به روسپی‌خانه‌ها فروخته شدند، آنها را نیز ربودند و مورد تجاوز قرار دادند. در اثر بیماری‌های مقاربتی، بیشتر ناشناخته برای سرخپوستان و انتقالی به کالیفرنیا توسط سفیدها، یکسری قبایل سرخپوست به کلی منقرض شد. بیست سال پس از آغاز تب طلا، از چهل تا هشتاد درصد جمعیت سرخپوست کالیفرنیا در اثر ابتلا به بیماری‌های مقاربتی از بین رفت. اشغالگران یکسری کامل از بیماری‌های "معمول" خود را با خود به همراه آوردند: سرخک، آبله‌مرغان، آبله، سل، مالاریا، حصبه و اسهال خونی، زکام و ذات‌الریه. همه آنها با سرعت صاعقه در میان جمعیتی

که هیچ ایمنی در مقابل آنها نداشت، به طور وسیع شیوع یافتند. بیشترین مرگ و میر در نخستین دهه پس از آغاز تب طلا مشاهده شد".

زیستگاه سرخپوستان نیز تخریب گردید. کروبر می‌نویسد:

"حیواناتی که سفیدپوستان به تعداد زیاد پرورش می‌دادند- گاو، گوسفند، گاو میش، خوک، سرزمین سرخپوستان را تخریب کردند، گیاهان را بلعیدند، زردی، بلوط‌های قدیمی را نابود کرد، چمنزارهای وسیع سرسبز دارای گیاهان آبدار، پایمال و تخریب گردید. مهاجران با شستن طلا از شن و ماسه هزاران مترمکعب لجن سمی به ساکرامنتو ریختند. این لجن‌ها صدها هزار جریب زمین حاصلخیز را مسموم نمود و حرکت طبیعی ماهی‌های قزل‌آلا به سمت سرچشمه رود را مشکل کرد. در پایان همه، مهاجران سرخپوستان را به زور اسلحه بیشتر و بیشتر به داخل دره‌های تنگ و صخره‌ئی صعب‌العبور راندند. زندگی برای سرخپوستان غیرقابل تحمل شد. آنها بیشتر هم با گرسنگی آشنا بودند، حالا دیگر در تمام طول سال دچار گرسنگی شده بودند".

کروبر در کتاب خود نوشت:

"زمانی که ایشی ده ساله بود، ملت یانا تقریباً به طور کامل نابود گردید. اثری از گروه‌های جنوبی یانا باقی نماند، از گروه یاناهای شمالی و مرکزی فقط بیست یا سی هزار نفر زنده ماند. ایشی هم یکی از زنده ماندگان در میان یک مشت مردم باقی مانده از قبیله یاها (یکی از گروه‌های قبیله یانا) بود. ایشی و نزدیکان او در مدت چند ده سال زندگی رقت‌باری را تحمل کرده، از مالکان جدید کالیفرنیا مخفی می‌شدند. زمانی که ایشی در نزدیکی کشتارگاه دستگیر شد، او برای کشته شدن فوری آماده بود.

واقعاً هم قتل او فقط به مدت چند سال به تعویق افتاده بود. او به بیماری سل، که سرخپوستان در مقابل آن ایمن نبودند، مبتلا شد. او شجاعانه بیماری را تحمل کرد، و کمافی‌السابق، او در مقابل تحولات ناگهانی زندگی پر رنج و مصیبت خود مقاومت می‌کرد. بسیاری از کسانی که ایشی را می‌شناختند، در مرگ این مرد فوق‌العاده فهیم، مهربان و منضبط عزادار شدند. آل. کروبر انسانشناس یادآوری کرد:

"او صبورترین انسانی بود، که من تا کنون شناختم... او فلسفه بردباری را درک می‌کرد. مصایب چیزی از خوشتنداری او نمی‌کاست و نالان نمی‌کرد، او دوستدار زندگی و مقاوم بود". ت. کروبر نوشت:

"همه دوستان ایشی تصور می‌کردند، که شادابی و ویژگی اصلی شخصیت او بود. او سعی می‌کرد از هر چیز لذت ببرد و شیوه زندگی منظم داشته باشد، تلاش می‌کرد کمی کار، کمی استراحت کند و همیشه در کنار دوستان باشد".

آخرین فرزند خلق یانا- ایشی- علی رغم آگاهی به این، که بر اساس معیار تمدن امریکائی او موجود درجه دوم محسوب می‌شود، روحیه پویای خود را تا آخرین روز زندگی حفظ کرد. از این گذشته، فقط در اثر تلاشهای دانشمندان توانستند به او آزادی بدهند و همچنین، حقوق متواضعانه نگرهبانی و فرصت زندگی در اتاق پشتی موزیم برای او فراهم نمایند. آری، از کشوری که به ایده نژادپرستی آلوده است و سیاست نسل‌کشی را تحت پوشش شعار دموکراسی و حقوق بشر پیش می‌برد، بیشتر از این نمی‌توان انتظار داشت.

ایالات متحده آمریکا نه همان است که چهارصد سال قبل بود، بلکه با ایجاد صدها پایگاه نظامی در سرتاسر جهان، حتی به یک امپراتور مسلح بسیار خشن‌تر از چهار قرن پیش فراروئیده است. حمله آمریکا به یوگسلاوی، [افغانستان]، عراق و سایر کشورها ثابت می‌کند، که جامعه آمریکا هنوز هم بر اساس همان اصول اداره می‌شود. نظام ارزشی تحریف شده جامعه آمریکا، گسترده تبلیغات ریاکارانه، ایالات متحده آمریکا را در پنهان کردن

جنايات بی‌شمار خود در طول جنگ سیصد ساله علیه جمعیت بومی کشور قادر می‌سازد. در همین حال، ایالات متحده آمریکا کشور ما را کانون قدیمی جنایت علیه بشریت اعلام می‌کند و نقش تاریخی سرنوشت‌ساز اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در رهائی جهان از بردگی و نسل‌کشی را انکار می‌کند. پیروان نگاه عقیدتی امریکائی در کشور ما این تبلیغات دروغین را به مثابه بالاترین دست‌آورد تمدن تعریف می‌کنند.

۶ آبان- عقرب ۱۳۹۸

<http://www.sovross.ru/articles/1370/23886>